

جایگاه طرح مطالعاتی نسیم حیات

مقدمه

چه بخواهیم و چه نخواهیم ما وارث انقلابی هستیم که امام خمینی، این خلف صالح اولیا و انبیای الهی که هنوز قدر و شأن و ارجش بر ما پوشیده است، بنیان گذاشت و مردم ایران به تبع ایشان و با اعتماد به آنچه می‌خواست و می‌طلبید، در راه محقق کردن آن کوشیدند و در یوم‌الله ۲۲ بهمن ۵۷ موفق به این کار شدند.

تمامی آنچه حضرت امام از دریچه‌ی حکمت تأویلی خویش می‌دید، به‌درستی بر ما آشکار نیست. و شاید به همین دلیل بود که در اواخر حیات ایشان و در سال‌های بعد از آن، بسیاری از دستاوردهای انقلاب، مورد نقد و جرح و تعدیل برخی دوستان دیروز انقلاب واقع شد و کار به جایی رسید که امروز گرفتار آنیم: شیطانی را که حضرت امام از در رانده بود، بار دیگر از پنجره وارد خانه دل و عقل‌ها شده و عقل ادبار چوب نقد برداشته و مایملک این خانه را به حراج گذاشته است. یک بار دیگر «عقل غربی» سیطره یافته و وجود بشر را، در دایره‌المعارف خویش معنا کرده است. بی‌دردی و لذت‌پرستی، توجیهی عقلایی یافته است و از میدان‌های ورزش تا کلاس‌های دانشگاه، رب‌النوع تمتع است که پرستیده می‌شود. «سکولاریسم و پلورالیسم»، مانیفست روشنفکران و مصلحان اجتماعی و بعل ذنوب جامعه‌ی امروز شده و «تکلیف شرعی» خرافای بازمانده از پیشینیان، بیش نیست. نه تنها اعمال و رفتار گذشته، که حتی خود امام (ره) هم با همین مبانی نقد و تفسیر می‌شود و در رهگذر این نقد، اشتباهات ایشان! به پسینیان گوشزد می‌شود: اشتباهاتی نه از آن دست که خود امام در صحیفه از آنها سخن می‌گوید، بلکه اشتباهاتی که امام «غیرمعصوم» ما متوجه آنها نبود و به دلیل عدم آزمودن تصورات و اراده‌اش به محک تجربه‌ی تاریخی، تصور درستی از آنها و وضع مطلوبی که در نظر آورده بود نداشت!

ما وارث چنین انقلابی هستیم. انقلابی که فاتحان لانه‌ی جاسوسی‌اش اغلب از رفتار گذشته‌ی خویش نامند و «مجاهدان انقلابی» که در زمان حیات حضرت امام هم اعلام کرده بودند «شیعه‌ی تنوری» نیستند (و مقصودشان این بود که در زمان غیبت معصوم باید نتیجه‌ی هر کاری را که ولی از آنها می‌خواهد بدانند تا به آن دست بزنند) معترف به اشتباه در برخی عملکردهای گذشته با تجدید نظرهایی در مبانی اعتقادی و عملی خویشند و انقلاب اسلامی سی سال پس از وقوع، هنوز درگیر اثبات الفبای تحقق خویش است و چندان باورمندی نمی‌یابد. گرد افسردگی و مرگ بر ذهن اندیشمندان انقلابی نشست و باورمندان دیروز آن، بیمناک از تحقیر و تمسخر و ریشخند تجدید نظرطلبان، سودای همخوان کردن فکر و اندیشه و عمل انقلابی دیروز، با ارزش‌های مسلم جامعه‌ی بشری‌اند که دموکراسی و حقوق بشر و آزادی و ... است! انقلابی که طنین آن سی سال بعد از تحققش، اقصی نقاط آفریقا و آسیا و آمریکا و اروپا را به لرزه درآورده، در داخل با این سؤال روبه‌رو شده که

«باید چه بشود که بفهمیم اشتباه کرده‌ایم؟» گویی «تجربیات تاریخی» صرفاً منحصر در وقایعی است که در غرب و طی این چهار قرن اخیر روی داده و ذیل دموکراسی و لیبرالیسم و سکولاریسم تعریف می‌شود و نه تجربه تاریخی پیروزی درخشان «حزب‌الله لبنان» علیه دشمن تا بن دندان مسلح و سفاکی چون اسرائیل، یا «بهار عربی» در مصر و تونس و بحرین و لیبی و یمن و افزونی کلونی‌های انقلابی و اسلامی فرزندان حقیقی امام(ع) در اقصی نقاط عالم. بگذریم از آنکه امام و انقلابش تاریخ‌ساز بودند، نه ذیل تاریخ، و باور دینی ما متضمن این معناست که تحول در نفوس است که تغییر دوره‌های تاریخی را به همراه دارد.

این روزها تنها سرمایه بجا مانده برای این انقلاب مردمند: مردمی که اگرچه بر دین عجائزند و چیزی از تفکر مابعدالطبیعی امروز نمی‌دانند، اما به مدد حجت باطنی خویش که عقل اقبال است، در اعتقاد خویش ثابتند و حتی اگر نتوانند برهانی فلسفی بر اعتقاد خویش اقامه کنند، باز گوهری چون امام را با زیور بدلی روشن‌فکرانی که همه چیز را با محک «علم» کوتاه‌بین و کوتاه‌پسند امروزی می‌سنجند، اشتباه نمی‌گیرند.

در این احوال شاید به جای تجدید نظر در مبانی انقلاب، بیشتر محتاج تجدید نظر در مبانی اعتقادی خویش باشیم. چرا که گویی این مبانی در نظر ما و به مرور زمان طی این سی سال، دیگرگون شده. با عقل امروزی، بیم آن هست که چند صباحی دیگر، از امام و صحیفه‌اش که ناله‌ی چندین و چندباره قرآن در عصر ماست، چیزی فهم نشود. چنانکه بارقه‌های آن، از همان سال ۶۷ هم هویدا بود و مستولان ما اشارات ایشان را دربارهٔ سلمان رشدی دریافتند و با بی‌اعتنایی عملی به حکم ایشان، کار به جایی رسیده که امروز هر پتیاره‌ای، کاریکاتور معصومین (علیهم‌السلام) را می‌کشد و قرآن می‌سوزاند.

راهنما و دلیل ما در این راه، تنها و تنها متفکرانی هستند که به‌جان، قدم در راه شناخت غرب و انقلاب اسلامی گذاشته‌اند و بعد از آنکه خود از این مهلکه‌ی دشوار، به سلامت جسته‌اند؛ اثری، از راه رفته پشت سر گذاشته‌اند.

سیدمرتضی آوینی، شاگرد آن امام نازنین و پرورده این چنین انقلابی است. کسی که غرب را به جان آزموده و از آن برگزیده بود: اعجوبه‌ای که به این مقدار اکتفا نکرد و قدم در راه تفصیل اجمالی گذاشت که امام آن را مشخص کرده بود. او از معدود متفکرانی است که درست مثل خود امام، هرچه می‌گذرد، افسوس نبودنش بیشتر جان عاشقان حقیقی امام و انقلابش را می‌آزارد. با این همه صد شکر که او ماحصل سلوک خویش را به تفصیل و با مهارتی ستودنی نوشته و در قالب آثار مکتوب خود به یادگار گذاشته است. این تحفه، برای کسانی که می‌خواهند گنج انقلابی را که امام برایشان به یادگار گذاشت بیابند، در حکم نقشهٔ راه است. نقشه‌ای که اسرار و رموز اشارات امام را دریافته و به ما باز می‌شناساند. اشاراتی که امام خود نیز آنها را از عقل کل و اوصیای او، ائمه معصومین (علیهم‌السلام)، فرا گرفته بود.

بیان مسئله

برای برون‌رفت از بحرانی که دامن بشر جدید را به طور اعم و ما را که فرزندان انقلاب اسلامی هستیم به طور اخص، گرفته باید ابتدا در شرایط لازم برای این بیرون شدن بیندیشیم.

مرور تجربه آوینی که در خلال نوشته‌های او ممکن می‌شود، نه یک راه حل، که ممه‌د و آماده‌گر پیشنهاد یک راه حل است. این تجربه، الگویی در عرض الگوهای متعارف نیست. آوینی، اقتصاددان یا مرد سیاست یا جامعه‌شناس نبود. او معتقد بود مادامی که ما اولاً به مدد فلسفه، عالم جدید پیرامون خود را که زیر بنایی فلسفی دارد (و چقدر هم روی این موضوع تأکید می‌کند) نشناسیم، به اصطلاح معروف، «نمی‌فهمیم از کجا خورده‌ایم»، و بعد اگر شناختیم ولی به علوم غربی و محصولات تکنولوژیک که مولود این تمدنند و برای ارضای نیازهایی بسیار دور از نیازهای واقعی و ذاتی بشر (انسان)، پدیدآمده‌اند مسلط نشویم، نه اجازه داریم و نه خواهیم توانست این علوم و محصولات را «ابزارخویش برای رسیدن به وضع مطلوب» بنامیم و بدانیم؛ چرا که نسبت این باصطلاح ابزار، با ما و غرب که موجد آن بوده، یکسان نیست و بنابراین طبعاً بیشتر به آنها متمایل است تا ما، این «ابزار» هم ما را به همانجا که خاستگاه آن است، راهبر خواهد شد. و برای اینکه چنین اتفاقی نیفتد باید تصور کوی لیلی، هوش از سرمان نرباید و دائم بیدار باشیم که ناقلی علوم جدید و تکنولوژی برخاسته از آن، ما را به آنجا که خودمان مراد کرده‌ایم برساند. آوینی به تفصیل راهی را که خود در این جهت رفته، به زبان عبارت در آورده و نشانمان داده است. شاید اگر کسی آثار آوینی را از سر تفنن یا اظهار فضل بخواند، هیچ‌گاه نتواند راهی را که او به هزار و یک زبان ما رابه آن دلالت می‌کند، باز یابد. اما باز شاید دانشمندانی که انگیزه انقلابی و الهی دارند و در نتیجه‌ی زندگی در شرایط حاضر میان جان و جسمشان فاصله‌ای افزایش‌دهنده و روز افزون احساس می‌کنند، با خواندن این آثار و مقالات، راه‌بر به جایی شوند که نجات بشر امروز، در آن نهفته است.

این مقالات که از آن سخن می‌گوییم، تنها چند گزاره‌ی ساده به سان دستور زبان ادبیات فارسی برای کسی هستند که سودای شاعری در سر می‌پروراند. هیچ شاعری به محض حفظ کردن شعر پیشینیان و خواندن دستور زبان فارسی، شاعر نشده است. دانستن دستور زبان و خواندن شعر در منتها درجه‌ی خود، شاید ادیب بپرورد. برای شاعر شدن، جوششی از درون لازم است که بخشی موهبت الهی است و بخشی بسته به ظرفیت شخص. پس تکرارکنیم: شاید از خلال تجربه خواندن آثار آوینی و مذاقه در آنها، بتوان راهی برای برون‌رفت از مصیبتی که بدان دچاریم جست.

